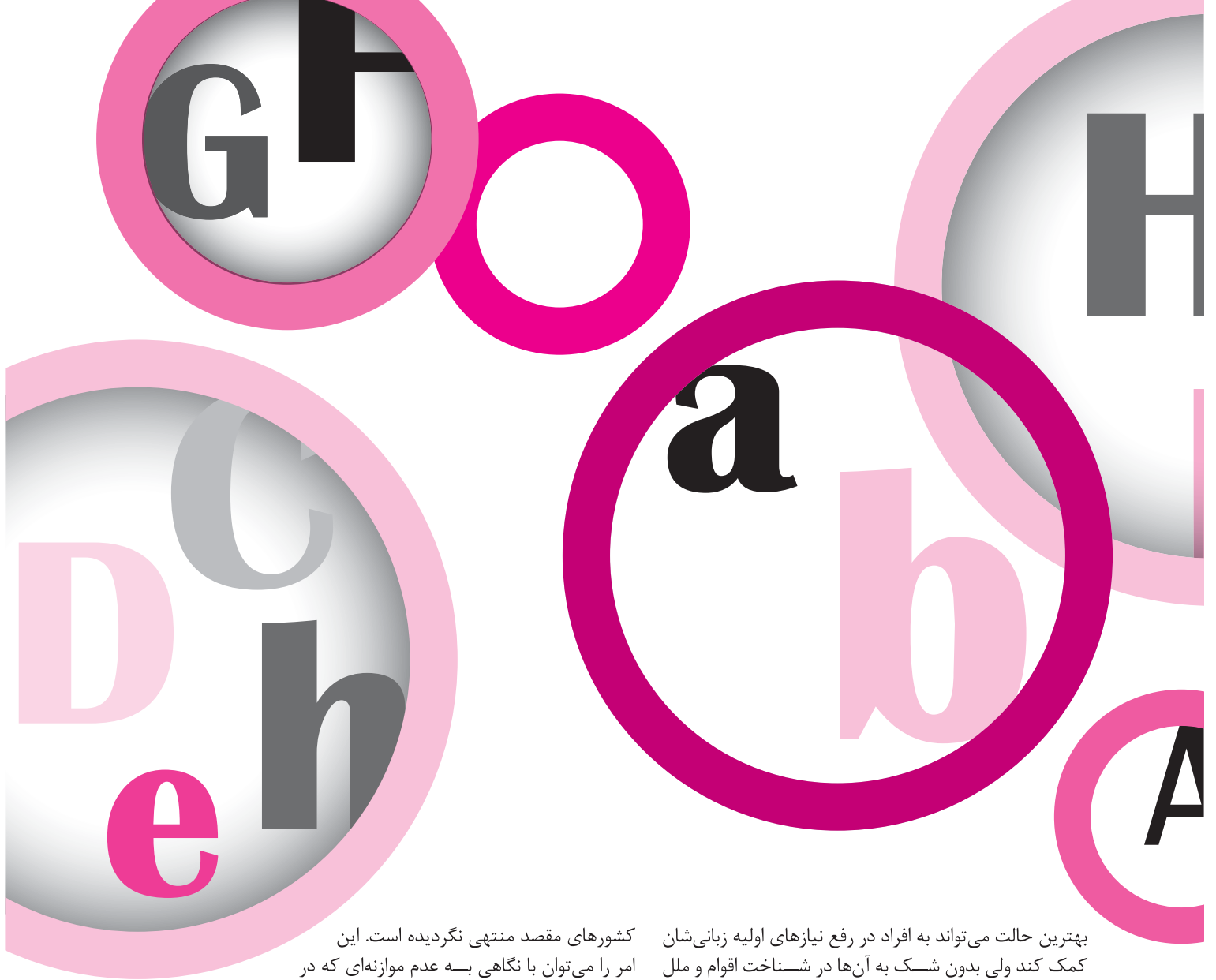


آموزش زبان‌های خارجی و توانش بین فرهنگی

در دهه‌های اخیر بحث توانش بین‌فرهنگی توجه زیادی را به خود جلب کرده است. از این موضوع بعضی به‌عنوان «مهارت پنجم» یاد کرده‌اند تا آن را هم‌وزن مهارت‌های چهارگانه زبانی معرفی کنند. در حالی که به‌نظر می‌رسد واژه «توانش» به مفهوم نزدیک‌تر باشد، چراکه در حقیقت این توانایی فقط یک مهارت نیست بلکه مجموعه‌ای از مهارت‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های خاص است که با هم زیرساخت «توانش بین فرهنگی» را تشکیل می‌دهند. در واقع، توانش بین‌فرهنگی مهارتی مستقل از چهار مهارت زبانی نیست بلکه همانند سایر مؤلفه‌های توانش ارتباطی، از طریق مهارت‌های چهارگانه نمود پیدا می‌کند. آنچه این بحث را ضروری می‌سازد نگاه به زبان به‌عنوان فعالیتی اجتماعی است که محور آن را فرهنگ تشکیل می‌دهد. از این زاویه می‌توان ادعا کرد که فرهنگ به زبان شکل می‌دهد و حیات آن را تداوم می‌بخشد. اگر این فرض را بپذیریم می‌توانیم نتیجه بگیریم که در زبان‌آموزی، محدود کردن زبان به مؤلفه‌های زبانی نظیر دستور و واژگان، زبان را از واقعیت‌های زندگی تهی کرده و کاربرد آن را تصنعی و در نهایت بی‌معنی می‌کند. غایت این توانش مفاهمه بین‌فرهنگی است که از طریق شناخت عمیق فرهنگ خودی و سایر فرهنگ‌ها حاصل می‌شود. در آموزش‌های مربوط به این توانش، وظیفه معلم ایجاد آگاهی

در زبان‌آموزان در خصوص دنیای واقعی خارج کلاس است تا از این طریق آن‌ها بتوانند به زبان جدید، چگونگی تعامل با دنیای پیرامون خود را فرا بگیرند. به‌عنوان مثال، از زبان‌آموزان انتظار می‌رود بتوانند واقعیت‌های زندگی خود را به اهالی فرهنگ‌های دیگر معرفی کنند. از آن‌ها همچنین انتظار می‌رود برداشت اهالی سایر فرهنگ‌ها را از زندگی و فرهنگ خود نیز درک کنند و از این طریق بر آگاهی‌های خود از سایر فرهنگ‌ها نیز بیفزایند. با چنین درکی از دنیای پیرامون تفاوت‌های فرهنگی امری طبیعی جلوه می‌کند و زمینه تعامل و مفاهمه فرهنگی فراهم می‌شود.

بعضی از زبان‌آموزان به اشتباه گمان می‌کنند با یادگیری زبان جدید در نهایت عضوی از جامعه فرهنگی آن زبان خواهند شد. در حالی که این تأکید و تقلید از بومی زبان در چگونگی کاربرد زبان است که به این تصور دامن زده است. تقلیل پیچیدگی‌های ارتباط زبانی و محدود کردن آن به یک بعد هویت، یعنی نمایندگی از یک کشور یا فرهنگ، آن هم در سطح کلیشه‌های فرهنگی، باعث می‌شود که فراگیران زبان دوم به ندرت بتوانند در ارتباط خود با بومی‌زبانان از سطح عبور کرده و به لایه‌های عمیق‌تر ارتباط اجتماعی که با مکاشفه هویتی همراه است دست یابند. در غیاب توانش بین‌فرهنگی، آموزش زبان در



کشورهای مقصد منتهی نگردیده است. این امر را می‌توان با نگاهی به عدم موازنه‌ای که در تبادلات فرهنگی و اقتصادی دو طرف، که از گذشته تا امروز وجود داشته، مشاهده کرد. مثال فوق به خوبی اهمیت توانش بین فرهنگی را نشان می‌دهد. در عین حال باید به این نکته توجه کنیم که با همگانی شدن آموزش زبان‌های خارجی و برتری یافتن هدف ابزاری بر سایر اهداف نمی‌توان انتظار داشت که همه زبان‌آموزان به توانش پیشرفته‌ی ارتباطی دست یابند. با این حال نباید فراموش کرد که توانش بین فرهنگی به سطوح پیشرفته‌ی زبان‌آموزی محدود نمی‌شود و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد حتی در سطوح بسیار نازل زبان‌آموزی نیز توجه به آن ضرورت دارد. در نهایت، ما با انتخاب جهت‌گیری درست می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که علاوه بر کسب توانایی استفاده ابزاری از زبان، به‌طور عام در دوره‌های عالی دانشگاهی زمینه برای مطالعه و پژوهش در سطح کشورشناسی فراهم شود. حاصل کلام اینکه، به‌نظر ما تنها از طریق شناخت عمیق فرهنگی کشورهاست که می‌توانیم به تبادلات فرهنگی و اقتصادی پایدار با آن‌ها دست یابیم.

بهترین حالت می‌تواند به افراد در رفع نیازهای اولیه زبانی‌شان کمک کند ولی بدون شک به آن‌ها در شناخت اقوام و ملل دیگر، که لازمه تبادل فرهنگی از طریق ارتباط زبانی است، کمک نخواهد کرد. نگاهی به تاریخ ارتباطات ملت‌ها و دولت‌های غربی اروپایی با ملل شرقی در گذشته، به درک بهتر نکته مورد اشاره کمک می‌کند. شرق‌شناسی علمی است که در اواخر قرن هیجدهم با ایجاد کرسی‌های زبان‌های شرقی در دانشگاه‌های کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، انگلستان و آلمان آغاز شد. توجه به زبان و فرهنگ ملل شرقی، در آن زمان، با هدف تسهیل سلطه بر این ملل از طریق شناخت دقیق زبان و فرهنگ آن‌ها دنبال می‌شد. مکتب شرق‌شناسی که با زبان و زبان‌آموزی آغاز شد نتایج شگرفی را برای ملل اروپایی فراهم آورد که کمترین آن بهره‌های اقتصادی ناشی از روابطی بود که به واسطه‌ی شناخت عمیق فرهنگی بنیان نهاده شد. به عبارت دیگر برای قدرت‌های اروپایی در آن زمان، آموختن زبان‌های شرقی با کشورشناسی ملازمه داشت و محور آن را نیز شناخت فرهنگی تشکیل می‌داد. در کشور ما که یکی از، به اصلاح، سوزه‌های مهم مکتب شرق‌شناسی محسوب می‌شود یادگیری زبان‌های اروپایی که قدمتی یکصد و پنجاه ساله دارد چنین مسیری را طی نکرده است. به عبارت دیگر زبان‌آموزی به شناخت عمیق فرهنگی

